



دکتر فریدون سیامک‌نژاد

مقدمه

صبح که از خانه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شویم، با افراد زیادی برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شویم که هر کدام می‌تواند برای انسان خاطره‌انگیز باشد. از مواجه احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی سوار وسیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکسی می‌شویم تا زمانی که آن را ترک می‌کنیم، کسانی را می‌بینیم و حرف‌هایی می‌شنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌ای برایمان باشد. یا خاطره‌ای را از زمان‌های دور برایمان زنده کنند. به محل کار هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌کنیم، بستگی به نوع کاری که داریم. همه‌اش می‌تواند تداعی‌کننده مسأله‌ای یا احياناً خاطره‌ای باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انسان‌ها، و مردمی که برای کارشان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رسیم به این که داروخانه از جمله مکان‌هایی است که کار کردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن، و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد. بنابراین، تصمیم گرفتیم تا مسایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «یادداشت‌های داروخانه» قلمی کنیم. بنابراین مطالبی را که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مسایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

را از روی آن کنترل کند، از کوره درم نکرد! برخورد مستقیم با مردم، چه تجربه‌ها که برای آدم به ارمغان نمی‌آورد، و چه بستری برای آبدیده شدن فراهم نمی‌کند!

یادداشت ۳

من تا حالا شنیده بودم که خانم‌ها سششان را به این راحتی به کسی نمی‌گویند، ولی اتفاقی که در داروخانه افتاد، معلوم شد که اصولاً خانم‌ها اسرار مگو زیاد دارند که یکی از آن‌ها «سن» است. قضیه از این قرار است که خانمی قرص آلگومد برایش توسط پزشک تجویز شده بود و می‌خواست میزان دقیق مصرف آن را برایش بگویم. با توجه به این که میزان مصرف این دارو، یک قرص به ازای هر ۱۰ کیلو وزن است، از ایشان وزن‌شان را سؤال کردم تا میزان دقیق مصرف روزانه دارو را به ایشان بگویم.

هنوز سؤال تمام نشده بود که از عکس‌العمل ایشان متوجه شدم که «وزن» هم مانند «سن» از جمله اسرار مگوی خانم‌ها است!

یادداشت ۴

ایشان از مراجعین دایمی داروخانه است. ظاهراً منزل‌شان دو، سه پلاک بعد از ساختمان ما است. تقریباً هر دو تا سه روز یک‌بار به داروخانه مراجعه می‌کند. معمولاً هم حوالی ساعت یازده می‌آید و پلاستیک حاوی خیار و گوجه‌فرنگی و کاهو و

یادداشت ۱

خانمی حدوداً ۲۵ ساله بود. یک داروی گیاهی را نام برد که برای جلوگیری از چاق شدن کاربرد داشت. دارو را جلوی ایشان روی پیش‌خوان گذاشتم. چندین بار سؤال کرد که داروی بهتر از این هم دارید؟

چندین داروی در این رده را نشان دادم که مقبول نیافتاد. مرتب یک سؤال را تکرار می‌کرد که آیا این داروی گیاهی واقعاً برای لاغری خوب است؟ وقتی قبول کرد که دارو را ببرد، روی قیمت آن چندین بار تأکید کرد. سؤال کردم شما همیشه این قدر وسواس دارید؟

جواب مثبت داد و از این که وسواس عجیبی دارد خودش هم رنج می‌برد و اقرار کرد که «وسواس» بد دردی است!

یادداشت ۲

فکر کنم آن روز برخلاف خیلی‌ها که از دنده چپ بلند می‌شوند و در برخورد با دیگران بدقلقی می‌کنند، من از دنده راست بلند شده بودم که خیلی خونسرد به سؤال‌های تکراری مریضی وسواسی که داروی لاغری می‌خواست جواب می‌دادم.

تکنیسین داروخانه تعجب کرده بود. چون خودش که از دور صحبت مرا با مریض وسواسی نظاره می‌کرد، کلافه شده بود. خیلی خودم را کنترل کردم و «وسواس» دخترک که بعد از حل شدن تمام مسایل از من فاکتور می‌خواست تا قیمت دارو

• یادداشت ۶ •

حسابی کلافه شدم تا توانستم از داروخانه راهی بیرون از داروخانه‌اش کنم، آن‌هم بدون این‌که مشکلی پیش بیاید. خانم حدوداً ۲۵ ساله‌ای بود که داروی گیاهی ضدچاقی می‌خواست. ابتدا به ایشان گفتم که شما چاق نیستید که داروی ضدچاقی می‌خواهید. قرص آگومد می‌خواست و مدعی بود که دکتر برایش تجویز کرده است. از طرز سؤال کردنش متوجه شدم که «وسواس» دارد و هر سؤالی را چند بار تکرار می‌کند. آن‌قدر این پا و آن پا شد و این دست و آن دست کرد که داشتم از کوره درمی‌رفتم، ولی خودم را کنترل کردم.

قانعش کردم که دارو را تهیه کند و نحوه مصرف دارو و میزان مصرفش را هم شرح دادم. از ایشان دست آخر سؤال کردم که شما در تمام خریدهایتان این‌قدر وسواس دارید؟

با خونسردی گفت: این «وسواس» منو کُشته!

• یادداشت ۷ •

سه، چهار بسته قرص لوزار ۲۵ میلی را روی پیش‌خوان داروخانه ولو کرد و از تکنیسین داروخانه درخواست کرد که پس بگیرد. به ایشان توضیح داده شد که دارو را از داروخانه دیگری تهیه کرده و ما آن نوع بسته‌بندی را نداریم.

تأیید کرد که از جای دیگری تهیه کرده، ولی چون پزشک معالجش قرص ۵۰ میلی از دارو را

این‌جور چیزها را همراه دارد. تقاضای یک بلیستر ده‌تایی قرص آتنولول ۵۰ میلی دارد و معمولاً هم می‌گوید یک بسته قرص آتنولول ۵۰ میلی بدهید. اکثر دفعات مراجعه ایشان هم قرص را می‌دهیم و پول خرد نداریم، بدهکار می‌شوند تا بار دیگر بدهی‌شان را تسویه کنند. یک‌بار که سؤال کردم چرا بیشتر نمی‌گیرید، آن‌هم دارویی را که مصرف همیشگی دارید؟ خیلی خونسرد پاسخ داد که ترجیح می‌دهم با خرید روزانه‌ام، داروی فشار خونم را هم بگیرم!

ظاهراً قرص فشارخون هم در لیست مایحتاج روزانه، براساس خرجی خانه است!

• یادداشت ۵ •

هر وقت با خودم کلنجار می‌روم تا ضرب‌المثل معروف داروخانه را فراموش کنم، مراجعه‌کننده‌ای سراغ چیزی را از داروخانه می‌گیرد که باعث می‌شود دوباره برگردم سر خانه اول و ضرب‌المثل داروخانه دغدغه‌ام شود.

یکی نیست از بعضی‌ها بپرسد که مگر بقالی‌ها و یا به قول امروزی‌ها، سوپرمارکت را از شما گرفته‌اند که سراغ مثلاً «نفتالین» را از داروخانه می‌گیرید؟ آن‌هم درست موقعی که توی ترک ضرب‌المثل معروف داروخانه‌ای که نفت داشت و نفت نداشت و سایر قضایا هستم و دوباره مرا سر خانه اولم می‌آورد؟!

قرص رانیتیدین را نیاورده بود که سؤال کرد: برای آروغ چی دارید؟
خانم حدوداً ۵۰ ساله‌ای بود. من هم در عین خونسردی پرسیدم: آروغ زدن، یا آروغ نزدن؟
با دست انتهای حنجره‌اش را نشان داد و گفت: باد کرده!
پرسیدم: دیدید، یا حس کردید؟
گفت: غذا که می‌خورم این طوری می‌شود. اگر می‌شود دارو بدهید تا مشکل حل شود.
پاسخ دادم: بهتر است همین رانیتیدین را مصرف کنید و در عین حال به متخصص گوارش مراجعه کنید تا مشکل به طور اساسی حل شود.

جدیداً تجویز کرده، تقاضا داشت که با قرص لوزار ۵۰ میلی عوض کند.
وارد بحث شدم و توضیح دادم که همین‌ها را دوتا دوتا که بخورد، همان ۵۰ میلی گرم می‌شود. ظاهراً کسی به ایشان گفته بود که نمی‌شود، ولی قانعش کردم که دو تا قرص ۲۵ میلی گرمی، کار یک قرص ۵۰ میلی گرم را می‌کند و مانعی ندارد.

یادداشت ۸

هنوز به پیش‌خوان داروخانه نرسیده بود که تقاضای قرص رانیتیدین کرد. من کنار تکنیسین داروخانه ایستاده بودم. هنوز تکنیسین مربوطه

